

فهرست مطالب

فصل پنجم: ادبیات انقلاب اسلامی

۱۳۶ درس دهم: فصل شکوفایی

۱۴۵ درس یازدهم: آن شب عزیز

فصل ششم: ادبیات حماسی

۱۵۹ درس دوازدهم: گذر سیاوش از ...

۱۸۰ درس سیزدهم: خوان هشتم

فصل هفتم: ادبیات داستانی

۲۰۰ درس چهاردهم: سی مرغ و سیمرغ

۲۱۸ درس شانزدهم: کباب غاز

فصل هشتم: ادبیات جهان

۲۴۹ درس هفدهم: خنده تو

۲۵۷ درس هجدهم: عشق جاودانی

۲۶۶ نیایش: لطف تو

۲۷۰ تاریخ ادبیات

۹ ستایش: ملکا، ذکر تو گویم

فصل اول: ادبیات تعلیمی

۱۵ درس اول: شکرِ نعمت

۳۲ درس دوم: مست و هشیار

فصل دوم: ادبیات پایداری

۴۸ درس سوم: آزادی

۵۸ درس پنجم: دماوندیه

فصل سوم: ادبیات غنایی

۷۲ درس ششم: نی نامه

۸۶ درس هفتم: در حقیقت عشق

فصل چهارم: ادبیات سفر و زندگی

۱۰۰ درس هشتم: از پاریز تا پاریس

۱۱۳ درس نهم: کویر

مست و هشیر

درس ۲

واژگان

• واژه‌نامه‌ای

- **ادیب:** آداب‌دان، ادب‌شناس، سخن‌دان، در متن درس به معنای معلّم و مرتبی است.
 - **افسار:** تسمه و ریسمانی که به سر و گردن اسب و الاغ و ... می‌بندند.
 - **اکراه:** ناخوشایندبودن، ناخوشایندداشتن امری
 - **تزویر:** نیرنگ، دورویی، ریاکاری
 - **حد:** کیفر و مجازات شرعی برای گناهکار و مجرم
 - **خمار:** می‌فروش
 - **دار ملک:** سرزمین
 - **داروغه:** پاسبان و نگهبان، شبگرد
 - **درهم:** دَرَم، مسکوک (= سکه) نقره، که در گذشته، به عنوان پول رواج داشته و ارزش آن کسری از دینار بوده است؛ در متن درس، مطلق پول مورد نظر است.
 - **دینار:** واحد پول، سکه طلا که در گذشته رواج داشته است. در متن
 - **ادیب:** آداب‌دان، ادب‌شناس، سخن‌دان، در متن درس به معنای معلّم و مرتبی است.
 - **افسار:** تسمه و ریسمانی که به سر و گردن اسب و الاغ و ... می‌بندند.
 - **اکراه:** ناخوشایندبودن، ناخوشایندداشتن امری
 - **تزویر:** نیرنگ، دورویی، ریاکاری
 - **حد:** کیفر و مجازات شرعی برای گناهکار و مجرم
 - **خمار:** می‌فروش
 - **دار ملک:** سرزمین
 - **داروغه:** پاسبان و نگهبان، شبگرد
 - **درهم:** دَرَم، مسکوک (= سکه) نقره، که در گذشته، به عنوان پول رواج داشته و ارزش آن کسری از دینار بوده است؛ در متن درس، مطلق پول مورد نظر است.
 - **دینار:** واحد پول، سکه طلا که در گذشته رواج داشته است. در متن
- درس، مطلق پول است؛ وزن و ارزش دینار در دوره‌ها و مناطق مختلف متفاوت بوده است.
- **ذوالجلال:** خداوند، پروردگار، خداوند صاحب جلال و عظمت
 - **زاهد:** پارسای گوشه‌نشین که میل به دنیا و تعلّقات آن ندارد.
 - **صنعت:** پیشه، کار، حرفه
 - **صواب:** درست، پسندیده، مصلحت
 - **غرامت:** تاوان، جبران خسارت مالی و غیر آن
 - **گرو:** دارایی یا چیزی که برای مطمئن‌ساختن کسی در به انجام رساندن تعهدی به او داده می‌شود؛ **گروبردن:** مال کسی را به عنوان وثیقه گرفتن و نزد خود نگه‌داشتن؛ موفق‌شدن در مسابقه و به دست آوردن گرو
 - **محتسب:** مأمور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام دین و رسیدگی به اجرای احکام شرعی بود.



• **مدام:** ہمیشہ، پیوستہ، می

• **مُلک:** سرزمین، کشور، مملکت؛ **دارِ**

• **وَالی:** حاکم، فرمانروا

• **ملک:** دارالملک، پایتخت

• **عاز:** ننگ و رسوایی

غیرواژه نامہ ای

• **اہل ہنر:** دانشمندان، عالمان

• **راہرو:** راہ پیمما - روئندہ (در درس بہ

• **غریق:** غرق شدہ

• **منظر:** دیدگاہ، نظر گاہ

معنی «میرید» بہ کار رفتہ است.)

وزنگان مهم لسانی ••• افسار و عنان - حیلہ و تزویر - داروغہ و نگہبان - صواب و درست - عار و ننگ - غرامت و تاوان - گزاردن و بہ جا آوردن - مأمور و امر شدہ - وثیقہ و عہدنامہ

واژہ ہایی کہ ہم آوا دارند

صواب	داور	عاز	قازی	درست	داور
نواب	جنگجو	آر	غازی	پاداش	جنگجو
گزاردن	مأمور	تأسيس کردن	کسی کہ بہ او امر شدہ	قرار دادن، رها کردن،	مأمور
گزاردن	معمور	پرداخت کردن، رعایت کردن،	معمور	پرداخت کردن، رعایت کردن،	معمور

شرح درس دوم

محتسب مستی بہ رہ دید و گریبانش گرفت

مست گفت: «ای دوست، این پیراہن است، افسار نیست»

معنی: مأمور ناظر بر اجرای احکام دینی، یک فرد مست دید و یقہ او را

گرفت. مست گفت: ای دوست، این پیراہن است نہ افسار!

مفہوم: اعتراض بہ رفتار نامناسب مأموران حکومت

قلمرو ادبی: قالب این شعر قطعه است و فعل «نیست» ردیف شعر است و واژه‌های افسار، هموار، بیدار و ... قافیه هستند. این قطعه یک مناظره است؛ زیرا در آن گفت‌وگو صورت گرفته است. / تضاد: است و نیست / جناس ناهمسان: مست و است / واج‌آرایی: صامت / س / **قلمرو زبانی:** در این بیت «نیست» اسنادی است و «افسار» مسند است. / «ی» در «مستی» ی نکره است.

گفت: «مستی، زان سبب افتان و خیزان می‌روی»
گفت: «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست»

معنی: [محتسب] گفت: مست هستی و به همین دلیل نامتعادل راه می‌روی، [مست] گفت: مشکل از راه رفتن من نیست، مسیر ناصاف و ناهموار است. **مفهوم:** فراگیر بودن فساد در جامعه
قلمرو ادبی: تضاد: افتان و خیزان / کنایه: افتان و خیزان راه رفتن: نامتعادل راه رفتن - ره هموار نیست: اوضاع جامعه نامناسب است. / واج‌آرایی: تکرار صامت / ر / در مصراع دوم
قلمرو زبانی: «نیست» در انتهای این بیت اسنادی است و «هموار» مسند است.

گفت: «می‌باید تو را تا خانه قاضی بَرَم»
گفت: «رو، صبح‌آی، قاضی نیمه‌شب بیدار نیست»

معنی: [محتسب] گفت: باید تو را به خانه قاضی ببرم، [مست] گفت: قاضی نیمه‌شب خواب است، برو صبح بیا!
قلمرو ادبی: تضاد: صبح و نیمه‌شب
قلمرو زبانی: «نیست» در این بیت اسنادی است و «بیدار» مسند است. «نیمه‌شب» قید است.

گفت: «نزدیک است والی را سرای، آن‌جا شویم»
گفت: «والی از کجا در خانه خمار نیست؟»



معنی: [محتسب] گفت: خانهٔ حاکم نزدیک است، به آن جا رویم. [مست] گفت: از کجا معلوم است که والی خودش در میخانه نباشد؟
مفهوم: توصیف فساد مسئولین

قلمرو ادبی: تضاد: است و نیست / جناس ناهمسان: را و سرا / پرسش
 تأکیدی: از کجا در خانهٔ خمار نیست؟ ◀ او حتماً در خانهٔ خمار هست /
 واج‌آرایی: مصوّت /ا/

قلمرو زبانی: «را» در این بیت از نوع فکّ اضافه است: والی را سرا ◀ سرای والی / «شویم» در این بیت، در معنی غیراسنادی «برویم» به کار رفته است. / «نیست» در این بیت در معنی غیراسنادی «حضور ندارد» است. / در مصراع دوم، یک فعل محذوف است: والی از کجا [معلوم است].

گفت: «تا داروغه را گوئیم، در مسجد بخواب»

گفت: «مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست»

معنی: [محتسب] گفت: تا بروم و داروغه را صدا بزنم تو در مسجد بخواب، [مست] گفت: مسجد جایگاه انسان‌های خطاکار و مست نیست.^۱
مفهوم: غفلت و بی‌خبری مأموران حکومت از احکام دین
قلمرو زبانی: «نیست» در این بیت اسنادی است و «خوابگاه» مسند است.

گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهان»

گفت: «کار شرع، کارِ درهم و دینار نیست»

معنی: [محتسب] گفت: پولی بده و خودت را خلاص کن. [مست] گفت: مسائل دینی و گناه با پول درست نمی‌شود. (خطای مستی من با پول حل نمی‌شود).

۱- مطابق احکام اسلام، اگر ورود انسان مست به مسجد باعث هتک حرمت مسجد شود، نباید وارد مسجد شود و ورود چنین فردی به مسجد، حرام است. ظاهراً شاعر در این بیت به این نکتهٔ فقهی نظر داشته است. طنز بیت در این است که شخص مست، حکم ورود خود به مسجد را می‌داند و بر این اساس از ورود به مسجد امتناع می‌کند؛ اما محتسب که شغلش نظارت بر اجرای احکام دین است، از این نکته غافل است!

قلمرو زبانی «حال» مفعول و «خام» نهاد مصراع اول است. بیت سه جمله است. «درینابد» فعل مضارع اخباری منفی است. «حال پخته» ترکیب اضافی است؛ زیرا پخته در این ترکیب صفتِ جانشین اسم است، پس «پخته» مضاف‌الیه است.

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱ معنای واژه «دستور» را در بیت‌های زیر مشخص کنید.

● چه نیکو گفت با جمشید دستور که با نادان نه شیون باد و نه سور

پاسخ وزیر

● گر ایدونک دستور باشد کنون بگوید سخن پیش تو رهنمون

پاسخ اجازه

۲ با توجه به دو بیت زیر از مولوی، آیا می‌توان «دیرشدن روز» و «بی‌گاه‌شدن» را معادل معنایی یکدیگر دانست؟ دلایل خود را بنویسید.

● مکر او معکوس و او سرزیر شد روزگارش بُرد و روزش دیر شد

مفهوم: چاه مکن بهر کسی، اول خودت دوم کسی!

● بی‌گاه شد بی‌گاه شد، خورشید اندر چاه شد

خورشید جان عاشقان در خلوت الله شد

مفهوم: به وصال حق رسیدن

پاسخ خیر؛ معادل هم نیستند.

در نمونه اول، «روزش دیر شد» یعنی روز (عمر / روزگار)ش ضایع و تباه شد و در نمونه دوم، «بی‌گاه‌شدن» به معنی شب‌شدن است.

۲ نقش دستوری گروه‌های اسمی مشخص شده در بیت زیر را بنویسید.

● هر کسی از ظنّ خود شد یار من از درون من نجست اسرار من

پاسخ «یار من» گروه مسندی است: هر کسی از ظنّ خود یار من



شد. «یار» هسته و «من» مضاف‌الیه گروه مسندی است. در مصراع دوم «اسرار من» گروه مفعولی است و «اسرار» هسته و «من» مضاف‌الیه گروه مفعولی است.

قلمرو ادبی

۱ بیت‌های زیر را از نظر کاربرد آرایهٔ جناس همسان (تام) بررسی کنید.
الف آتش است این بانگ نای و نیست باد / هر که این آتش ندارد نیست باد
پاسخ «نیست باد» در مصراع اول به معنی «باد هوا نیست» به کار رفته و در مصراع دوم به معنی «نابود باد!».

ب نی، حریف هر که از یاری برید / پرده‌هایش پرده‌های ما درید
پاسخ «پرده» اول به معنی آهنگ است و «پرده» دوم به معنی حجاب.

درس‌نامه

اسلوب معادله

هرگاه شاعر در یک مصراع اندیشه‌ای را مطرح کند و در مصراع دیگر برای اندیشهٔ مطرح‌شده مثالی بیاورد به آن «اسلوب معادله» می‌گویند. به عبارت دیگر، حرف حساب شاعر یک مصراع بیشتر نیست؛ اما هم برای محکم‌کاری و هم برای این‌که مخاطبش را شیرفهم کند از مثالی برای توضیح حرف خودش استفاده می‌کند:

۱ مستمع صاحب‌سخن را بر سر کار آورد

غنچهٔ خاموش، بلبل را به گفتار آورد

۲ عشق چون آید برد هوشِ دلِ فرزانه را

دزدِ دانا می‌گُشد اول چِراغِ خانه را

۳ عشق بر یک فرش بنشاند گدا و شاه را

سیل یکسان می‌کند پست و بلند راه را

با توجه به متن درس، «دولت مستعجل» یادآور کدام بیت از حافظ است؟ دریافت خود را از آن بنویسید.

پاسخ: بیت حافظ:

راستی خاتم فیروزه بواسحاقی

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

بیت اشاره به حکومت زودگذر پادشاه محبوب حافظ، شاه شیخ ابواسحاق اینجو (تولد: ۷۲۱ ه.ق و مقتول به سال ۷۵۸ ه.ق) دارد. در زبان فارسی هرگاه ترکیب «دولت مستعجل» به کار می‌رود به معنی حکومت زودگذر است.

گنج حکمت: سه مرکب زندگی^۱

گفت: «سه مرکب دارم؛ باز بسته؛ چون نعمتی پدید آید بر مرکب شکر نشینم و پیش او باز شوم و چون بلایی پدید آید، بر مرکب صبر نشینم و پیش باز روم و چون طاعتی پیدا گردد، بر مرکب اخلاص نشینم و پیش روم.»

معنی: گفت سه اسب رام و فرمانبردار دارم؛ وقتی نعمتی برایم مهیا شود، بر اسب شکر می‌نشینم و به استقبال نعمت می‌روم (هنگامی که به نعمتی می‌رسم شکرگزار خداوندم) و هرگاه بلا و مصیبتی به سرم آید، بر اسب صبوری می‌نشینم و به استقبال مصیبت می‌روم (به هنگام مصیبت، صبوری پیشه می‌کنم) و هرگاه توفیق عبادت پیدا کنم، بر اسب اخلاص و پاک‌نیتی می‌نشینم و به عبادت می‌پردازم (به هنگام عبادت، خلوص نیت دارم).

مفهوم: لزوم شکر بر نعمت، صبر در بلایا و اخلاص در عبادات
قلمرو ادبی: تشبیه: «مرکب شکر»، «مرکب صبر» و «مرکب اخلاص» اضافه تشبیهی هستند.

قلمرو زبانی: «باز بسته» صفت «مرکب» است که از آن جدا شده: سه مرکب باز بسته دارم. «پدید» مسند است؛ زیرا «آید» به معنی «شود» و اسنادی است: چون بلایی پدید آید.

مفروض و بسته ساز نوله مسند

۱- از کتاب «تذکره الاولیا» اثر عطار نیشابوری

واژگان

● واژه‌نامه‌ای

- **استغنا:** بی‌نیازی؛ در اصطلاح، بی‌نیازی سالک از هر چیز جز خدا
- **اعانت:** یاری‌دادن، یاری
- **افسرده:** منجمد، سرمازده
- **اکناف:** جمع گتف، اطراف، کناره‌ها
- **اولی:** شایسته؛ **اولی‌تر:** شایسته‌تر (با آن‌که «اولی» خود صفت تفضیلی است؛ در گذشته به آن «تر» افزوده‌اند.)
- **تجربید:** در لغت به معنای تنهایی‌گزیدن؛ ترک گناهان و اعراض از امور دنیوی و تقرب به خداوند؛ در اصطلاح تصوف، خالی‌شدن قلب سالک از آنچه جز خداست.
- **تعب:** رنج و سختی
- **تفرید:** دل خود را متوجه حق کردن، دل از علایق بریدن و خواست خود را فدای خواست ازلی کردن، فردش مردن و یگانه‌دانستن خدا؛
- **تفرید** را عطارد در معنی گم‌شدن عارف در معروف به کار می‌برد؛ یعنی وقتی که در توحید غرق شد، آگاهی از این گم‌شدگی را گم کند و به فراموشی سپارد.
- **دعوی:** ادعا، ادعای خواستن یا داشتن چیزی؛ معنی و دعوی دو مفهوم متقابل و متضادند. معنی، حقیقتی است که نیاز به اثبات ندارد و دعوی لافی است تہی از معنی.
- **زاد:** توشه، خوردنی و آشامیدنی که در سفر همراه می‌برند.
- **سروش:** پیام‌آور، فرشته پیام‌آور
- **شگرف:** قوی، نیرومند
- **شیدا:** عاشق، دلدادہ
- **صدر:** طرف بالای مجلس، جایی از اتاق و مانند آن که برای نشستن بزرگان مجلس اختصاص می‌یابد؛ مجازاً ارزش و اعتبار



- کلان: دارای سن بیشتر
- مصاحبت: همنشینی، هم صحبت داشتن
- گرم‌رو: مشتاق، به شتاب رونده و
- چالاک، کوشا
- گرده: قرص نان، نوعی نان
- وادی: سرزمین، در متن درس مجازاً
- در معنای «بیابان» کاربرد دارد.
- مخاصمت: دشمنی، خصومت

- غیرواژه‌نامه‌ای
- فقر: اصطلاح عرفانی
- اعراض: رویگردانی کردن
- فنا: اصطلاح عرفانی، نیستی از «خود» و صفات ناپسند
- افسر: تاج
- قاف: نام کوهی افسانه‌ای است که می‌گویند سیمرغ بر بالای آن آشیانه دارد.
- اقلیم: سرزمین، دیار
- قبا: نوعی جامهٔ جلوباز
- بوم: جغد
- قدر: اندازه و ارزش
- تقرب: نزدیک شدن
- گریبان: یقه
- جملگی: همگی
- جمله: همه
- دوزخ: جهنم
- دوزخ: جهنم
- دوزخ: جهنم
- زال: نابودی و نیستی
- زالک: رونده، رندهٔ راه حق
- زالک: رونده، رندهٔ راه حق
- وانیامدن: برنگشتن
- سیه‌ر: آسمان
- سیه‌ر: آسمان
- هاتف: آوازدهنده
- طرب: شادی
- طرب: شادی

وزگان مهم استثنایی ❖❖❖ استغنا و بی‌نیازی - اعانت و یاری - اعراض از گناه - اقلیم و سرزمین - تحلیل و تجزیه - تفرید و تجرید - حیث و وجه - خواسته‌ها و علایق - زال و فنا - صدر و بالای مجلس - فراق و جدایی - قدر و ارزش - قضا و قدر - گُل و خار - محنت و تعب - نزاع و مخاصمت - هول و هراس

واژه‌هایی که هم‌آوا دارند

تحلیل	تجزیه	خار	تیغ گل	خواست	آرزو و خواسته
تهلیل	لا اله الا الله گفتن	خوار	حقیر	خواست	بلند شد
فراق	جدایی	قدر	ارزش	هول	ترس
فراغ	آرامش	غدر	خیانت و حيله	هول	پیرامون، طرف
غذا	طعام				
قضا	سرنوشت				
غزا	جنگ				

شرح درس چهاردهم

مجمعی کردند مرغان جهان آن‌چه بودند آشکارا و نهان

معنی: پرندگان جهان همگی دور هم جمع شدند.

قلمرو ادبی: منظومهٔ منطق‌الطیر در قالب مثنوی سروده شده است / جناس ناهمسان: جهان و نهان / مجاز: آشکارا و نهان ← همه / نماد: مرغان ← مردم، سالکان

قلمرو زبانی: «مرغان جهان» گروه نهادی است و «نهان» نقش تبعی معطوف دارد.

جمله گفتند این زمان در روزگار نیست خالی هیچ شهر از شهریار

معنی: همهٔ پرندگان گفتند در این زمان، هیچ سرزمینی بدون پادشاه نیست.

قلمرو ادبی: تضاد: جمله و هیچ

قلمرو زبانی: «جمله» و «هیچ شهر» نهاد هستند.

چون بود کاقلم ما را شاه نیست؟ بیش از این بی شاه بودن راه نیست

۱- از منظومهٔ «منطق‌الطیر» اثر عطار نیشابوری



معنی: چگونه است که سرزمین ما شاه ندارد؟ بیشتر از این، بدون شاه بودن درست و معقول نیست.

قلمرو ادبی: جناس ناهمسان: شاه و راه / کنایه: راه نیست ❖ درست و معقول نیست.

قلمرو زبانی: «شاه» و «بی شاه بودن» نهاد هستند. «نیست» در مصراع اول به معنی «وجود ندارد» و در مصراع دوم «اسنادی» است.

هدهد که پرندۀ دانایی بود و افسری بر سر داشت، گفت: ای یاران، من بیشتر از همه شما جهان را گشته‌ام. ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریاری است.

معنی: هدهد که پرندۀ دانای دانا بود و کاکلی بر سر داشت، گفت ای یاران، من از همه شما باتجربه‌تر هستم، ما پرندگان نیز رهبر و پادشاهی داریم. **قلمرو ادبی:** نماد: هدهد ❖ مرشد و راهنمای عرفانی / استعاره: افسر ❖ کاکل / کنایه: جهان را گشته‌ام ❖ باتجربه هستم.

قلمرو زبانی: «هدهد» نهاد فعل «گفت» است. «پرندگان» و «شهریاری» هر دو نقش تبعی دارند و به ترتیب، بدل و معطوف هستند.

شیرمردی باید این ره را شگرف زان که ره دور است و دریا ژرف ژرف

معنی: در این راه فقط انسانی شجاع و قدرتمند می‌تواند قدم بگذارد؛ زیرا مسیر بسیار طولانی است و مشکلات زیادی بر سر راه هست.

مفهوم: دشواری بودن راه عشق

قلمرو ادبی: تشبیه: مرد به شیر / کنایه: دریا ژرف ژرف است ❖ مشکلات و سختی‌های عظیمی بر سر راه است / واج‌آرایی: صامت / ر /

قلمرو زبانی: «شگرف» صفت برای «شیرمرد» است و «شیرمردی شگرف» گروه نهادی برای فعل «باید» (= لازم است) است. فعل «است» به قرینۀ لفظی از انتهای بیت حذف شده است:

دریا ژرف ژرف [است].